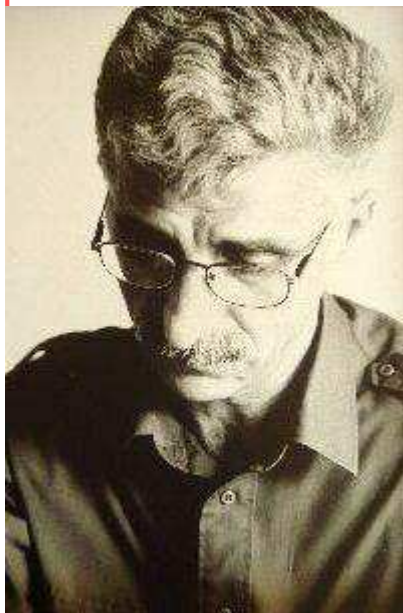




کانون نویسندگان ایران (در تبعید)
Iranian Writers Association
(in Exile)

اطلاعیه کانون نویسندگان ایران در تبعید در سوگ داریوش کارگر



با اندوه بسیار دریافتیم که شامگاه دیروز داریوش کارگر، یار دیرین ما در کانون نویسندگان ایران (در تبعید)، در اثر ابتلا به بیماری سرطان درگذشت. داریوش کارگر، یکی از نویسندگانی بود که در تمام دوران کار ادبی و سیاسی خود، در راه دفاع از آزادی اندیشه و بیان کوشید و با خلق آثار ادبی پیشرو و زیبایی خود کمر به خدمت توده مردم و حق آنان برای دستیابی به یک دنیای آزاد و برابر بست و در این راه با تمام نیرو مبارزه کرد. فقدان داریوش کارگر درد و دریغ بزرگی برای ماست.

هینت دبیران کانون نویسندگان ایران در تبعید، درگذشت یار عزیز خود، داریوش کارگر را به خانواده او و به همه همگامانش تسلیت می‌گوید و در این اندوه شریک است.

هینت دبیران کانون نویسندگان ایران در تبعید
3 نوامبر 2012

6 سلمان رشدی در سالن «لیژنر» دانشگاه جورج واشینگتن

7 اطلاعیه کانون نویسندگان ایران

8 - معرفی اعضای کانون نویسندگان ایران در تبعید: اسماعیل آئینی - جستجو، شعر تازه‌ای از: عباس سماکار

هنر و سیاست و جامعه! بهرام رحمانی



برخی معتقدند که هنر باید در جامعه تاثیرگذار باشد و هنرمند باید بدون هیچ‌گونه محدودیتی اثر هنری را به مردم عرضه کند تا اثرگذار باشد.

عده‌ای نیز براین باورند که هنر برای هنر است و ربطی به جامعه و تحولات آن ندارد. آیا به راستی کدام یک از این عقاید ارزش‌های معنوی و فرهنگی و اجتماعی دارد؟!

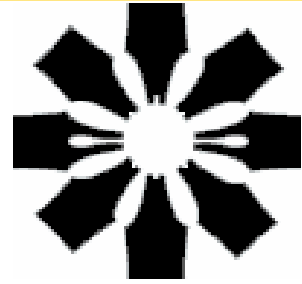
در قرن هجدهم و نوزدهم، این نظریه موافقت‌ها و مخالفت‌های زیادی برانگیخت. ویکتور هوگو، رمان‌نویس مشهور فرانسوی، از موافقان جدی نظریه هنر برای هنر بود. اما تولستوی، از نویسندگان صاحب نام روسی، از مخالفان سرسخت این نظریه بود. در جامعه ما نیز این نظریه‌ها تا حدودی ناشناخته نیست.

بر اساس دایره‌المعارف‌های هنری، نخستین‌بار در سال 1818، ویکتور کوزن تعبیر، تئوری «هنر برای هنر» را به کار برد. (1) اما در دهه‌های آخر قرن نوزدهم با این نظریه مخالفت شد. اما دوباره در قرن بیستم، مخالفت‌های جدی با آن شد. برخی از متفکران آگزیستانسیالیست دارای با تمایلات سوسیالیستی همچون ژان پل سارتر، صف‌بندی متقابلی در مقابل این نظریه در قرن بیستم به وجود آوردند.

در ابتدا، به دنبال انقلاب ۱۸۳۰ فرانسه، همه روشنفکران به این فکر افتادند که در اجتماع جدید وظیفه موثری بر عهده بگیرند و اغلب متوجه احزاب سیاسی و مکتب‌های فلسفی شدند. به فاصله چند سال تقریباً همه نویسندگان و شاعران به معنی واقعی کلمه «روزنامه‌نویس» شدند و چند نفرشان به نمایندگی مجلس و مقام وزارت رسیدند.

در این دوران، از سویی با انتشار آثار «بالزاک»، «پایه‌های «رنالیسم» و «ناتورالیسم» گذاشته شد و از سوی دیگر، عده‌ای از فلاسفه و نویسندگان که طرفدار هنر مفید بودند شاعران و نویسندگان را دعوت کردند که آثار خود را در راستای اهداف اجتماعی و «پیشرفت اندیشه بشری» به کار گیرند. این عده عبارت بودند از «کلاسیک‌ها» که هدف هنر را «آموزنده بودن» می‌دانستند و می‌گفتند که هنر باید برای تعلیم و راهبری افراد بشر مفید باشد و فلاسفه که برای

هنر و سیاست و جامعه! بهرام رحمانی



بانگ آخر هر ماه منتشر می‌شود

سردبیر: بهرام رحمانی
آدرس ایمیل:

bahram-rahmani@ownit.nu

آدرس سایت کانون:

www.iwae.org

چند توضیح:

- بانگ، مطالبی را درج می‌کند که تنها برای این نشریه ارسال شده‌اند.
- مطالب بانگ، با «ورد فارسی» تایپ شوند و بیش‌تر از دو صفحه 4۱ نباشند.
- مسئولیت مطالبی که در بانگ درج می‌شوند با نویسندگان آن‌هاست.

منشور

کانون نویسندگان ایران (در تبعید)

- ۱- دفاع از آزادی اندیشه و عقیده برای همه افراد و گروه‌های عقیدتی و قومی بدون هیچ حصر و استثناء.
- ۲- هرکس می‌تواند افکار و عقایدی که خود می‌پسندد، داشته باشد و هیچ فرد یا گروه و یا مرجعی مجاز نیست افکار و عقاید خود را بر دیگران تحمیل و یا از ابراز عقیده و برخورد آزادانه افکار و عقاید جلوگیری کند.
- ۳- دفاع از آزادی بیان و نشر، و اشاعه افکار و عقاید و آثار فکری (هنری، فرهنگی، فلسفی و...) با استفاده از کلیه وسایل ممکن.
- ۴- مبارزه با هرگونه تبعیض و استثمار فرهنگی.
- ۵- در استقلال کانون از همه جمعیت‌ها، احزاب و سازمان‌های سیاسی اعم از مستقل یا وابسته به هر نوع نظام حکومتی، کانون ضمن آن که موظف به دفاع از کلیه حقوق و آزادی‌هایی است که با آزادی اندیشه و بیان و نشر و رشد فکری و فرهنگی جامعه ارتباط دارند، نمی‌تواند و نمی‌باید به هیچ شکلی تبدیل به ابزار یا محملی برای فعالیت هیچ جمعیت، حزب یا سازمان سیاسی خاصی شود.
- ۶- همکاری با کلیه کانون‌ها و انجمن‌های مشابهی که بدون داشتن وابستگی به گروه، جمعیت، سازمان یا حزب سیاسی خاص، از آرمان‌های عام آزادی‌های فرهنگی و اجتماعی دفاع می‌کنند...

استقرار نظم جدیدتر و بهتر، از هنر و ادبیات نیز کمک بگیرند. آن‌ها، بر این عقیده بودند که حس هم-دردی و همکاری و عشق و رفاقت و احساسات انسانی را در جامعه تولید کنند.

ادبیات دوره روشنگری و رنسانس، در اولین شکل بروز خود بر رئالیسم متکی بود. شرایط جامعه و زندگی مردم را منعکس می‌کرد. موضوعاتی که شکسپیر به تصویر می‌کشید، واقعیت‌های زندگی است، یعنی موضوع او انسان، نیازها، محدودیت‌ها و عواطف انسان است.

مبانی فلسفی نظریه هنر برای هنر، به گونه‌ای در افکار ایمانوئل کانت، فیلسوف برجسته قرن ۱۸ آلمان، قابل بررسی است. کانت زیبایی را در طبیعت و آثار هنری دنبال می‌کند. در هر دو حال از نظر کانت، تنها ریشه در تخیل دارد.

پروتن، مارکس، پیکاسو به قلم ماکس رافائل؛ ترجمه اکبر معصوم بیگی، یکی از کتاب مرجع درباره پیوند هنر و تاریخ و جامعه است. (۲)

ماکس رافائل، هنرشناس و مورخ بزرگ هنر این کتاب را که مشتمل بر سه مقاله می‌باشد در سال ۱۹۳۲ در فرانسه به چاپ رسانید.

رافائل، درباره هنر و پیوند آن با تاریخ و جامعه و دربردارنده یک سری مقاله است: نقد نظریه‌های زیبایی‌شناسی، پژوهش درباره نظریه‌های هنر و تحلیل ویژه از کار یک هنرمند. رافائل آغازگاه خود را اوضاع و احوال تاریخی عالم و روش‌های خلاق مشروطه به شرایط تاریخی قرار می‌دهد.

رافائل در این مقاله، نخست به آرمان شهرخواهی وارثان امروزی پروتن که انتزاع‌های عینی با سوررئالیسم انقلابی پدید می‌آورند حمله می‌برد. در واقع نویسنده با این بهانه سوسیالیست آثارش را نقد می‌کند و سپس با معتمد شمردن فرصت به توضیح دیدگاه‌های خود درباره نقش ویژه کارکرد رابطه ای میان قوای گوناگون انسان ماهیت ایده هنر رابطه فرآوردهایی ایدئولوژیک و در نهایت تمایز میان قلمروهای هنر و فلسفه می‌پردازد.

در فصل دوم، نظریه مارکسیستی هنر، مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. این مقاله تا حدی در رویکردی است که رافائل در خصوص نکته‌های مساله آفرین و بحث‌انگیز مندرج در دیپاچه ۱۸۵۷ مارکس در مقدمه‌ای بر نقد اقتصاد سیاسی در پیش می‌گیرد. نویسنده به این گفته مارکس می‌پردازد که هنرهای یونان باستان در برخی از جنبه‌های معیار و آرمان دست نیافتنی است و رافائل در این مقاله از رهگذر تحلیل تاریخی اوضاع و احوال به بحث و نقد سخن مارکس می‌پردازد. رساله اندیشه مارکسیستی هنر، به ویژه از آن رو دارای اهمیت است که گزارشی از مراحل گوناگون شیوه تحلیل رافائل را به دست مخاطب می‌دهد.

رافائل در فصل سوم، به پیکاسو می‌پردازد. رافائل، پس از آن‌که حدود رویکرد رادیکال خود را به هنر مشخص می‌کند و مساله نوزایی هنر و ارزش‌های معیاری را مطرح می‌سازد دامنه بحث‌های خود را به زمینه‌های هنر و سیاست معاصر بسط و تعمیم می‌دهد و روش خود را در مورد اوضاع و شرایط تکامل هنری مشخص و ویژه به کار می‌بندد. رافائل، در تحلیل خود از تکامل هنری پیکاسو می‌نویسد. آن‌چه را در این‌جا مورد نظر است نه مساله توانایی و استعداد پیکاسو، بلکه سرنوشت تاریخی بورژوازی اروپاست. در هر سه مقاله این کتاب، باید توجه داشت که تحلیل‌های نویسنده به هیچ-روی متوجه شخص مارکس یا پیکاسو یا پروتن نیست، بلکه این سه شخص با نظریات و آثارشان دریچه‌ای هستند برای بیان نظریات رافائل.

به این ترتیب، هنر برای هنر چندان پایه اجتماعی نداشته و نه مکتب مشخصی است و نه جمع معینی گرد هم آمدند تا با تدوین تئوری‌هایی آن را نمایندگی کنند. نویسندگان و هنرمندانی که ادعای هنر برای هنر داشتند هر یک جداگانه نظریات‌شان را مطرح کرده‌اند.

«بنژامن کنستان»، احتمالاً نخستین کسی است که در یادداشت‌های خود در ۱۱ فوریه ۱۸۰۴، نوشت: «هنر برای هنر و بدون هدف. زیرا هر هدفی هنر را از طبیعت خود دور می‌کند.» در سال ۱۸۲۸ ویکتور کوزن (Victor Cousin) فیلسوف فرانسوی (۱۸۶۷-۱۷۹۲)، در «درس‌هایی از تاریخ فلسفه» همین تئوری را از سر گرفت.

بعدها ویکتور هوگو نیز در سال ۱۸۴۰، هر چند که برای هنرمند وظیفه اجتماعی قائل بود، در سال ۱۸۲۹، در یکی از آثارش به نام «شرقیات» (Lesorientales) هنر برای هنر تاکید کرد و عبارت هنر برای هنر نیز در همان سال از طرف وی اعلام کرد. گفت: «صنایع می‌گویم: هنر برای هنر!»

چند نفر از شاعران و نقاشان و مجسمه‌سازان جوان به دور هوگو گرد آمدند و مقدمه «شرقیات» را کتاب «مقدس» شمردند و ادعا کردند که مفید بودن یا در بند جامعه بودن ارزش هنر را از میان می‌برد و گفتند هنر خدایی است که باید آن را تنها به خاطر خودش پرسنید و هیچ‌گونه جنبه مفید یا اخلاقی به آن نداد و چنین تصویری را از آن انتظار نداشت. (۳)

احمد شاملو، شاعر بزرگ آزادی در جواب این سؤال که «آیا هنر و سیاست جایی به هم می‌رسند؟»، عمیق‌ترین پاسخ را می‌دهد: «آه بله، حتماً. نرون شهر رم را به آتش می‌کشید و جنگ می‌نواخت. شاه اسماعیل خودمان صدها هزار نفر را گردن می‌زد و غزل می‌گفت. بیهون عظیم‌ترین سمفونی... عالم را در ستایش شادی ساخت و هیتلر که آرزو داشت نقاش بشود، عظیم‌ترین رنچ‌گاه تاریخ، گشتارگاه زاکسن هاوزن را. ناصرالدین شاه هم شعر می‌سرود و هم نقاشی می‌کرد و نقاش می‌پرورد. اما، برای یک تکه طلا می‌داد سارق را زنده‌زنده پوست بکنند. انسان برایش با بادمجان تفاوتی نداشت. خب بله، یک جایی به هم می‌رسند: متأسفانه بر سر نعل یکدیگر.» (۴)

احمد شاملو، به راستی یکی از چهره‌های شاخص فرهنگی و ادبی و حتی سیاسی، تاریخ جامعه ماست. آثار شاملو، به حدی عمیق و همه جانبه و اجتماعی‌ست که به خصوص نیروی جوان و دانشجویان آزادی‌خواه و برابری‌طلب و عدالت‌جو، همواره او را الگوی خودشان قرار داده‌اند.

هنر و سیاست و... بهرام رحمانی

البته نباید از هیچ انسانی بت ساخت و او را پرسنید. اما واقعیت‌ها را نیز نباید فدای چنین نگرش‌هایی کرد.

شاملو، یک انسان آزاداندیش و چند بعدی بود که هنر را نه صرفاً برای هنر، بلکه برای جامعه و به وجود آوردن تحول فرهنگی، سیاسی و اجتماعی در آن می‌دانست. از این-رو، وی مورد احترام بخش آزادی‌خواه جامعه‌مان است.

شعرهای نیما یوشیج، داستان‌ها و رمان‌های صادق هدایت، آثار غلامحسین ساعدی، صمد بهرنگی، پوپند، مختاری و... به صراحت و بدون هرگونه ابهامی تصویر شفافی از فرهنگ سنتی و مذهبی، عملکردها و سیاست‌های آزادی‌ستیز و سرکوبگر حکومت‌های مستبد و همچنین دردها و معضلات اجتماعی را پیش روی خواننده و کل جامعه قرار داده‌اند.

صمد بهرنگی، نویسنده‌ای که در سال 1347 در سن 29 سالگی از میان رفت، در ادبیات معاصر جامعه ما جایگاه خاصی دارد. او آموزگار محرومان جامعه‌مان بود. قصه-نویسی بود که هدف‌های اجتماعی و سیاسی انسان‌دوستانه و برابری‌طلبانه را در آثار هنری خویش با جذابیت و صراحت دنبال می‌کرد. خود او درباره هدف قصه‌هایی که برای کودکان نوشته، در مجله «نگین» (اردیبهشت 1347)، می‌نویسد: «ایا نباید به کودک بگوئیم که بیش‌تر از نصف مردم جهان گرسنه‌اند و راه برانداختن گرسنگی چیست؟ آیا نباید درک علمی و درستی از تاریخ و تحول و تکامل اجتماعات انسانی به کودک بدهیم؟ چرا باید بچه‌های شسته و رفته، بیلک و پیس، بی‌سر و صدا و مطیع تربیت کنیم؟ مگر قصد داریم بچه‌ها را پشت وپترین مغازه‌های لوکس خرازی فروشی‌های بالای شهر بگذاریم که چنین عروسک‌های شیکی از آن‌ها درست می‌کنیم؟... ادبیات کودکان نباید فقط مبلغ محبت و نوع دوستی و قناعت و تواضع، از نوع اخلاق مسیحیت باشد. باید به بچه گفت، که به هر آنچه و هر که ضد بشری و غیرانسانی و سد راه تکامل تاریخی جامعه است، کینه ورزد و این کینه باید در ادبیات کودکان راه باز کند. تبلیغ اطاعت و نوع-دوستی صرف، از جانب کسانی که کفه سنگین تر از او مال آن‌هاست، البته غیرمنتظره نیست، اما برای صاحبان کفه سبک ترازو هم ارزشی ندارد.» (5)

با این‌که زندگی صمد کوتاه بود اما پر حاصل و دل‌چسب، با جهت‌گیری مردمی و پیشرو، همه و همه به آثارش معنویتی خاص و ماندگاری بخشیده است.

قصه کوتاه «ماهی سیاه کوچولو» به حدی عمیق و پررزم و راز است به طوری‌که «ماهی سیاه کوچولو» خود به عنوان سمبلی از استقلال است که می‌خواهد آخر جویباری را که در آن متولد شده کشف کند. صمد، می-نویسد: «این جویبار از دیواره‌های سنگی کوه بیرون می‌زد و در ته دره روان می‌شد... خانه ماهی کوچولو و مادرش در پشت سنگ سیاهی بود، زیر سقفی از خزه.» (6)

در حقیقت خانواده‌ای که صمد توصیف می‌کند خانواده‌ای فقیر از اعماق اجتماع است که در محاصره سنت‌های منجمد و آداب و عادات مکرر، به تنگ آمده است و به زبان صمد، از «جویبار» «دیوارهای سنگی» بیرون می‌زند و در «ته دره» راه می‌افتد.

کودک جسور می‌خواهد خود بداند که آخر جویبار کجاست؟ در جاهای دیگر دریا چه خبر است؟ با این سؤالات کنج‌کاوانه، سخنان مادر که می‌گوید: «دنیا همین جاست که ما هستیم و زندگی همین است که ما داریم» توجهی نمی‌کند و علی‌رغم نگوهرش «پیر ماهی‌ها» به راه جستجوگر خود ادامه می‌دهد.

وقتی ماهی سیاه کوچولو به مناسبت دریافت خنجر از مارمولک تشکر می-کند، مارمولک در پاسخ می‌گوید:

«تشکر لازم نیست. من از این خنجرها خیلی دارم. وقتی بی‌کار می‌شوم، می‌نشینم از تیغ گیاه-ها خنجر می‌سازم و به ماهی‌های دانائی مثل تو می‌دهم. ماهی گفت: مگر قیل از من ماهی از این جا گذشت؟ مارمولک گفت: خیلی‌ها گذشته‌اند. حالا دیگر آن‌ها برای خود دسته‌ای شده‌اند و مرد ماهیگیر را به تنگ آورده‌اند.»

وقتی ماهی سیاه کوچولو از مارمولک می‌پرسد چگونه مرد ماهیگیر با به تنگ آورده‌اند. مارمولک پاسخ می‌دهد: «آخر نه که همه باهمند، همین‌که ماهیگیر تور انداخت، وارد تور می‌شوند و تور را با خودشان می‌کشند، می‌برند ته دریا.» ماهی سیاه کوچولو، وسط راه به یک موج ماهی برخورد: هزارها هزار ماهی. از یکی‌شان می-پرسد: رفیق من غریبام. از راه‌های دور می‌آیم. اینجا کجاست؟ ماهی، دوستانش را صدا زد و گفت: نگاه کنید! یکی دیگر. بعد به ماهی سیاه گفت: رفیق! به دریا خوش آمدی. یکی دیگر از ماهی‌ها گفت: همه رودخانه‌ها و جویبارها به اینجا می‌ریزند. البته بعضی از آن‌ها هم با باتلاق فرو می‌روند. یکی دیگر گفت: هر وقت دلت خواست می‌توانی داخل ما بشوی...»

این گفتگو، از یکسو، توجه خواننده را به جایگاه و اهمیت مبارزه متحدان و همبستگی جمعی جلب می‌کند و از سوی دیگر، با افکار و جهان‌بینی نویسنده آشنا می‌سازد.

به این ترتیب، سیستم سرمایه‌داری به معنی واقعی دشمن فرهنگ و ادبیات و سیاست انسان-دوستانه و برابری‌طلبانه و آزادی‌خواهانه است.

کارل مارکس، شخصیتی که اندیشه‌هایش باعث انقلابات فکری و اجتماعی وسیعی در سطح جهان شد. وی، پس از سال‌های طولانی و پیگیر مبارزه و تحقیق، به این نتیجه رسید که باید بر خلاف اندیشمندان خردگرای گذشته که عده‌ای به ماده اصالت داده و عده‌ای دیگر به روح، مستقیماً از خود «انسان» شروع کرد. به این دلیل مارکس، در مورد فلاسفه گفت: «فلاسفه همیشه جهان را تفسیر کرده‌اند، در حالی‌که هدف تغییر آن‌ست.»

مارکس، در سراسر آثارش بارها به رابطه میان

هنر و سرمایه‌داری پرداخته است. وی به هنر، یعنی تولیدات خلاق انسان، اهمیت خاصی می-داد. مارکس، پس از تاکید به تولید مادی سیستم سرمایه‌داری، یادآور می‌شود که چنین تولیدی «با شاخه‌های معینی از تولید معنوی، مثلاً با هنر و شعر، دشمن است.» (7)

مارکس در «نظریه‌های ارزش اضافی» بر دشمنی سرمایه‌داری با هنر تاکید کرده است تا به استورچ، Storch، اقتصاددانی که در نخستین دهه‌های قرن نوزدهم می‌زیسته، ثابت کند که رابطه میان تولید مادی و تولید اندیشگی آن‌قدر که او می‌پندارد ساده نیست؛ چون این دو به مثابه دو نوع تولید به شکل‌های خاصی از سازمان اجتماعی بستگی داشتند. مارکس، بر آن بود که تولید مادی تحت شرایط سرمایه‌داری نه فقط چراغی فرا راه تکامل هنر بر نمی‌دارد، بلکه به عمد سنگ راه آن هم می‌شود. لازمه یک شکل گسترش یافتن تولید مادی، لزوماً یک هنر برتر نیست؛ و اگر در موارد خاصی آفرینش هنری شکوفا شود، علت آن تولید مادی سرمایه‌داری نیست، بلکه این شکوفایی درست در جهت خلاف تولید مادی صورت می‌گیرد. مارکس، می‌نویسد: «این شکل تکامل یافتن تولید ماده» راه را به خیال واهی فرانسوی‌های قرن هجدهم باز می‌کند. با آن‌که ما در علم مکانیک و نظایر آن از باستانیان پیشرفته‌تریم، چرا نتوانسته‌ایم (مانند آنان) حماسه بسازیم؟ و در عوض به جای ایلپاد، هانریاد (Henriade اثر Despuget شاعر یونانی، و فرانسوی قرن هفدهم، که شرح زندگی هانری چهارم را به شعر درآورده است) داریم!» (8)

علم، در اندیشه مارکس، آن نیروی اندیشگی است که پشتوانه رشد تولید و شرط لازم تکامل آن است؛ و از آن طرف، تولید مادی هم عامل تعیین‌کننده پیشرفت علم است. یعنی علم، چون نتیجه تکامل تولید مادی پیشرفت می‌کند. هر چه تولید مادی تکامل یافته‌تر باشد، میزان تکامل علمی هم بالاتر است، یعنی کارکردهای طبیعت عمیق‌تر فهمیده می‌شود. علم پا به پای تولید-مادی (پیشرفت می‌کند، و اگر ناهماهنگی‌هایی میان علم و تولید مادی هست، به آن اندازه چشم-گیر نیست که در شاخه‌های دیگر تولید اندیشگی به چشم می‌خورد. به سبب رابطه نزدیک میان علم و تولید، هماهنگی میان این دو بیش‌تر است.

هنر و ادبیات در حالی‌که هنوز مقید و مشروط به اقتصاداند، اما از یک استقلال نسبی برخوردارند که بسیار گسترده‌تر از استقلال علم است. بنا بر نظر مارکس، سرمایه‌داری در ذاتش یک شکل‌بندی اجتماعی-اقتصادی است که با هنر بی-گانه و مخالف است.

صرف‌نظر از مضمون و محتوای عمیق آثار مارکس، ادبیات او در نوشته‌هایی نظیر مانیفست کمونیست، کاپیتال و هجدهم برومر از نظر زیبایی‌شناسی ادبیات مورد توجه قرار گرفته‌اند. مارکس در سال ۱۸۵۹، در نامه‌ای به لاسال نمایش‌نامه‌ای که توسط او، یک مدعی سوسیالیسم و اهل ادبیات، نوشته شده بود، هم کار او را به عنوان یک کار خلاق فردی تحسین کرد و هم دیدگاه خود را در مورد انعکاس مبارزات طبقاتی در نمایش‌نامه لاسال برای او نوشت. دوستی مارکس و لاسال قدیمی بود. لاسال در دهه ۱۸۴۰ عضو «اتحادیه کمونیست‌ها» به رهبری مارکس بود.

فردریک انگلس نیز به ادبیات و هنر علاقه وافر داشت به طوری‌که وی شخصاً در اوان جوانیش شعر می‌سرود.

هنر و سیاست و... بهرام رحمانی

در سپتامبر 1838، چهار سال پیش از اولین ملاقاتش با مارکس، اولین کار شعری خود را به نام «بدونین» منتشر کرد. نامه‌های متعددی از انگلس وجود دارد که نشان‌دهنده درجه علاقه و ابعاد آشنایی او با ادبیات و هنر است. مارکس می‌گوید در جوامع طبقاتی، به علت تقسیم کار، انسان «یک شکارچی، یک ماهیگیر، یک چوپان، یا یک منتقد است. او باید همان طور باقی بماند تا منابع حیاتش را از دست ندهد؛ در حالی‌که در جامعه کمونیستی، جایی که هیچ کس یک حوزه منحصر به فردی از فعالیت ندارد، هر کس می‌تواند در هر شاخه-ای که مایل باشد تربیت می‌شود، جامعه تولید عمومی را تنظیم می‌کند و بنابراین این امکان را به من می‌دهد که امروز یک چیزی و فردا چیز دیگری انجام دهم. صبح شکار کنم، بعداز ظهر ماهیگیری، غروب اشیام را برگردانم، بعد از شام منتقد باشم، درست همان‌طور که شعور دارم، بدون این‌که شکارچی، ماهیگیر، چوپان یا منتقد بشوم.» (9)

به این ترتیب، تقسیم کار انسان را محدود کرده و به انقیاد کشانده است. به عبارت دیگر، هر انسانی می‌تواند هر فنی را بیاموزد بدون آن‌که آن فن به شغل او تبدیل شود. اما به شرط این‌که از آزادی بیان و قلم و اندیشه و رفاه همگانی برخوردار باشد. در چنین شرایطی زندگی جذاب‌تر و لذت بخش‌تر می‌گردد.

مارکس، در کتاب معروف خود کاپیتال، می‌نویسد: «چیزهایی نظیر وجدان، شرف و امثال آن، که فی‌نفسه کالا نیستند، می‌توانند از جانب دارندگان‌شان برای فروش عرضه شوند و بدین‌سان از طریق قیمت خود شکل کالا بیابند. پس، به تعبیری صوری، چیزی می‌تواند قیمت داشته باشد بی‌آن که ارزش داشته باشد. در این حالت بیان قیمت مانند برخی کمیت‌ها در ریاضیات، موهومی است.» (10)

در گروندریسه و نیز در بسیاری از آثار مارکس، بر این نکته تأکید شده است که هرگاه کارگر از کار چون سرچشمه لذت دور شود کار جنبه زیبایی‌شناسانه‌اش را از دست می‌دهد و دیگر نمی‌تواند هدف در خود باشد پس کار هنری شکل معینی از کار است و باید در این حد نیز مطرح شود.

مارکس، در عین حال می‌پذیرد که گاه اثر هنری فراتر از موقعیت تاریخی پیدایش خود می‌رود. وی در گروندریسه، می‌نویسد: «در مورد هنر به خوبی آشکار است که شکوفایی هنر در دوره‌هایی معین به هیچ رو با تکامل همگانی جامعه و نیز با آن پایه مادی که به اصطلاح استخوان‌بندی جامعه است تناسبی نداشته است. مثلاً «قیاس هنر یونانی با هنر جدید و نیز با شکسپیر... جای هیچ شگفتی نیست که تکامل هنر به طور کلی با تکامل اجتماعی هماهنگ نباشد...» (11)

مارکس، به درستی تأکید می‌کند که سرمایه-داری با هنری «بی‌گانه و مخالف» است.

برای مثال، هنگامی که هنر سینما، تنها به فروش فروش بلیط‌هایش است و فیلم‌ساز و کارگردانی که به دلیل نداشتن سرمایه به

کارهای سبک و مبتذل روی می‌آورد پول و سرمایه و فروش فیلم معیار می‌شود دیگر، توجهی به جایگاه و تأثیر اجتماعی و روانی فیلم در جامعه نمی‌شود. سینما نیز مانند هر کلاسی دیگری به سود و سرمایه مکتبی می‌گردد. آن فیلم و هنرپیشه‌ای معروف می‌گردد که تعداد بیشتری از مردم را به پای گیشه‌های سینما بکشانند. یا دهه‌هاست که کلوب‌های ورزشی نیز به مکان-های شرط‌بندی و خرید و فروش مثلاً ورزشکاران به ویژه در عرصه فوتبال تبدیل شده است. یعنی حتی ورزش نیز مضمون واقعی خود را از دست داده و به عرصه تاخت و تاز سرمایه تبدیل شده است.

یعنی سرمایه، در پروسه تولید محصول هنری و انتشار آثار روشنفکران با به کارگیری نیروی کار و ابزار کار و غیره را به یک کالای قابل فروش در بازار سرمایه‌داری تبدیل می‌کند. روشنفکر و هنرمند به عنوان یک کارگر ماهر فرهنگی نیروی کار حرفه‌ای خود را مانند هر کارگر مزدبگیر دیگری در بازار کار به فروش می‌رساند تا با آن زندگی خود را تأمین کند. در واقع سرمایه و سرمایه‌دار، نه تنها نیروی کار حرفه‌ای کارگران فرهنگی را تصاحب می‌کند، بلکه هنر و تخیل و شهرت او نیز تسخیر می‌کند. بنابراین، رابطه‌ای که سرمایه با هنر پیدا می‌کند نه بر اساس روابط انسانی، بلکه کسب سود تعیین می‌گردد.



مزار کارل مارکس در گورستان هایگیت

حکومت‌های دیکتاتوری و یا به اصطلاح دولت-های مدرن پیشرفته غربی به تايخ، همواره در سرکوب هنر و افکار آزادی‌خواهانه و برابری-طلبانه و کمونیستی کارنامه سیاهی دارند.

برای مثال، در لیست مک کارتیس، برگزیدگان ادب و هنر آمریکا و هنرمندان مهاجر کمونیست، و کمیته فعالیت‌های ضدآمریکایی، مخصوصاً چارلی چاپلین بزرگ قرار گرفته بود.

چارلز چاپلین، با وجود ایفای نقش‌های مهم و برجسته هنری‌اش، هرگز جایزه اسکار نگرفت تا این‌که به نوعی در سال 1972، با اعطای اسکار افتخاری، از وی دلجویی شد. وی، به دلیل گرایش کمونیستی‌اش در جنگ جهانی دوم متهم شد که از پیاده کردن جبهه دوم در اروپا از کمک به روس‌ها حمایت کرده است. مسایل مطرح شده در فیلم عصر جدید (1936) که در واقع کنایه‌ای به ناتوانی انسان و عصر تکنولوژیک بود و دیکتاتور بزرگ (1941) که به هیتلر و فاشیسم می‌پرداخت، چارلی را بیش‌تر در معرض این

اتهام قرار داد. نمایش فیلم دیکتاتور بزرگ و هم-چنین فیلم‌های بعدی اش مسیو وردو (1947) و لایم لایت (1957)، مقامات امنیتی هیات حاکمه آمریکا را هر چه بیش‌تر تحریک کرد به طوری-که وی، احضاریه‌ای مبنی بر حضور در برابر کمیته فعالیت‌های ضدآمریکایی مجلس نمایندگان دریافت کرد و حتی زندگی او نیز مورد تهدید قرار گرفت. در 1952، دادستان کل آمریکا به اداره مهاجرت دستور داد روادید برای ورود مجدد چاپلین به آمریکا صادر نکند. چارلی هم متقابلاً تأکید کرد که دیگر هرگز به ایالات متحده باز نخواهد گشت.



چارلی بیست سال پس از ترک آمریکا، مجدداً در یک سفر صلح و آشتی به آنجا بازگشت. در واقع با چاپلین تا زمانی‌که نقش انسان آواره ولگرد را بازی می‌کرد، کاری نداشتند، ولی نخست ساختن دیکتاتور بزرگ و مسیووردو و سپس سلطانی در نیویورک (1957) مورد خشم هیات حاکمه آمریکا قرار گرفت.

یا خانم لیلیان هلمن، نمایش‌نامه‌نویس آمریکایی و نویسنده کتاب «روباان کوچک»، در هفاد و نه سالگی در گذشت؛ فیلم معروف «جولیا» براساس فصلی از خاطرات او ساخته شده است. هلمن، علاوه بر نمایش‌نامه‌نویس، فیلم‌نامه‌نویس موفق هم بوده است. وی، در سال 1952، نامه‌ای به کمیته به اصطلاح «فعالیت‌های ضدآمریکایی» نوشت و به رفتار ضدانسانی سرکوب‌گران «مک کارتیس» با نویسندگان، کارگردانان و هنرمندان آمریکایی، به بهانه ارتباطشان با سازمان کمونیستی «متهم» اعتراض کرد. هلمن، در این نامه یادآور شد که مأموران کمیته آزادند درباره رفتار و عقاید او، به هرگونه تحقیقاتی که می‌خواهند، دست بزنند. اما نمی‌توان وادارش کنند تا درباره همکاران خود گزارش‌های خلاف واقع بدهد. زیرا «پاپوش ساختن برای انسان‌های بی-گناهی که سالیان درازی‌ست، آن‌ها را می‌شناسم، به این امید که خود را از چنگال پلیس رهایی یابم، کاری زشت و غیرانسانی است.» هلمن، با نوشتن این نامه، زندگی خود را به خطر انداخت و به زندان افتاد. نام وی نیز در لیست سیاه آمد. از کار کردن محروم شد. هنرمندی که تا آن دوره، سالانه 000/150 دلار درآمد داشت، گرفتار فقر و نداری شد. خانم هلمن، به کار نتاثر و نمایش‌نامه‌نویسی علاقه وافری داشت و معتقد بود که «نتاثر هم زندگی‌ام را تأمین می‌کند و هم بالاترین لذت‌ها را به من می‌بخشد.»

فیلم «جولیا»، که در آن وانسار دگرگو در نقش جولیا، جین فوندا در نقش خود لیلیان و هلمن و ژوزف روبراز در نقش نویسنده معروف، «دایشل هامت» و دوست نزدیک و دیرینه هلمن ظاهر می‌شود، براساس خاطرات سه جلدی او تهیه شده است.

هنر و سیاست و... بهرام رحمانی

در پایان لازم به تاکید است که به معنای واقعی هر انسانی هنرمند است و با دسترسی به آلات و ابزارهای هنری و آموزش فن هنر می‌تواند خلاقیت‌های هنری خود را شکوفا سازد. انسان، هم می‌تواند ادبیات، موسیقی، فیلم، مجسمه، نقاشی و... تولید کند و هم شناخت و هم حس زیبایی‌شناسی خود را در تمام این عرصه‌ها، تعمیق و گسترش دهد. در جوامعی که در اثر مبارزات طبقه کارگر و آزادی-خواهان، هم آزادی و هم رفاه همگانی وجود دارد، تقریباً همه شهروندان بنا به علائق خود، موسیقی می‌نوازند و با ادبیات و هنر و نقاشی و مجسمه‌سازی آشنا هستند. میانگین علاقه و توجه و آشنائی از هنر نسبتاً بالاست؛ در حالی که در جوامع مستبد و فقیر چنین نیست. از سوی دیگر، هنرمندان و روشنفکران در جوامع نسبتاً باز، با سانسور روبرو نیستند و آزادانه خلاقیت‌های هنری خود را به جامعه ارائه می‌دهند؛ در صورتی که در کشورهای که سانسور و اختناق حاکم است تولیدات و آثار هنرمندان و روشنفکران با به دست جامعه نمی‌رسد و یا اگر هم برسد بخش‌هایی از آن توسط سانسورچیان حکومت سانسور شده است. همچنین در جوامع باز رابطه نسبتاً تنگاتنگی بین هنرمند و روشنفکر و شهروندان عادی برقرار می‌گردد؛ در حالی که در کشورهای اختناق‌زده چنین رابطه وجود ندارد و اگر هم باشد بسیار ضعیف است. نهایتاً، آزادی بیان، قلم، اندیشه، فعالیت جمعی رفاه همگانی، سبب می‌شوند که خلاقیت‌های هنری، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی همه شهروندان شکوفا گردد. بنابراین، رابطه مستقیمی بین بیان و آزادی وجود دارد. یعنی بدون آزادی، بیان نیز ذات واقعی خود را از دست می‌دهد.

به این ترتیب، هنر برای هنر نیست، بلکه هنر از آن جایگاه ویژه‌ای که تاریخاً در بطن جامعه برای خود کسب کرده است طبیعتاً باید از این موقعیت، در جهت تغییر وضع موجود به نفع انسان و آزادی‌ها و زیبایی‌هایش بهره جوید. از این‌رو، اگر انسانیت را معیار زیبایی در روابط بین انسان‌ها بدانیم، طبیعی‌ست که مبارزه پیگیری را باید برای دستیابی همگانی به زیبایی و زندگی بهتر سازمان دهیم و پیش ببریم. جامعه‌ای را تصور کنیم که در آن، سانسور، اختناق، زندان، شکنجه، اعدام، جنگ، مذهب، ملیت، جنگ و فقر و نابرابری جنسی به تاریخ سپرده شده است. جامعه‌ای که بهر مضمی از کودکان جرم بزرگی به حساب می‌آید. جامعه‌ای که در آن، حرص و ولع ثروت‌اندوزی فردی و رقابت و زورگویی نیز از بین رفته است. جامعه‌ای را تصور کنیم که تقسیم کار فکری و بدی از بین رفته و انسان‌ها بنا به علائق و با رغبت و اشتیاق بیش‌تری هر کاری را دوست دارند، انتخاب می‌کنند. جامعه‌ای را تصور کنیم که احترام به موجودیت انسان و اعتماد به نفس جزء تفکیک-ناپذیر حرمت و شخصیت هر انسانی است. جامعه‌ای که به قول مارکس، «رشد آزادانه فرد ضامن رشد همگان» خواهد بود.

منابع:

- 1- پاکباز، رویین، دایره‌المعارف هنر، فرهنگ معاصر، چاپ چهارم 1383؛
- 2- مقدمه سه پژوهش در جامعه‌شناسی هنر پرودن، مارکس، پیکاسو، ماکس رافائل؛ ترجمه اکبر معصوم بیگی، تهران: انتشارات آگاه 272.1379ص؛
- 3- رضا سیدحسینی، مکتب‌های ادبی، 1385؛
- 4- وبلاگ نقد و بررسی آثار و زندگی احمد شاملو؛
- 5- صمد بهرنگی مجله «نگین» (اردیبهشت 1347)؛
- 6- صمد بهرنگی، ماهی سیاه کوچولو؛
- 7- کارل مارکس، نظریه‌های ارزش اضافی، چاپ مسکو، قسمت اول، صفحه ۲۸۵؛
- 8- همان منبع؛ کارل مارکس، نظریه‌های ارزش اضافی؛
- 9- ایندولژی آلمانی؛
- 10- کارل مارکس، کاپیتال؛
- 11- کارل مارکس، گروندیس.

**

جمهوری اسلامی

به جنایت علیه بشریت محکوم شد!

مرحله دوم محاکمه جمهوری اسلامی ایران، که از روز پنج شنبه ۲۵ اکتبر ۲۰۱۲ برابر با ۴ آبان ۱۳۹۱ آغاز شده، امروز ۲۷ اکتبر ساعت ۹ صبح، کار خود را در سالن صلح، ساختمان دادگاه لاهه آغاز کرده بود در روز ۲۷ اکتبر رای خود را علیه جمهوری اسلامی ایران صادر کرد.

رئیس قضاات اعلام کرد: دیوان از کمیته حقیقت‌یاب، فعالین و دست‌اندرکاران تریبونال ایران و همچنین حضار تشکر کرد.

وی تاکید کرد: دیوان تحت تأثیر مطالبی قرار گرفته که محکم و مستند هستند. دیوان در روند تلاش‌های چندین ساله به این نتیجه رسیده است. این دیوان بر اساس قوانین بین‌الملل و مستقل و بی‌طرف تشکیل شده و هر کدام از قضات مستقل هستند. کمیته حقیقت‌یاب قبلاً سخنان ۷۵ شاهد را به ما داده بود و این‌جا نیز سخنان ۱۹ شهود را شنیدیم. تمامی این ادله موجود است و گزارشات تکمیلی نیز ضمیمه گزارش است. کمیسیون یک گزارش ۶۵ صفحه‌ای را همراه با مطلب تکمیلی تدوین کرده است که ادله لازم برای محکومیت جمهوری اسلامی در آن وجود دارد. همه اسناد نشان می‌دهند که جمهوری اسلامی، مجموعه از جرایم را علیه زندانیان اعمال کرده است و نمایانگر این حقیقت غیرقابل انکار است. در جمهوری اسلامی ایران، شکنجه و اعدام، تجاوزات جنسی، ناپدیدشدن در جریان بوده است. بنابراین، جمهوری اسلامی مرتکب قتل و جنایت شده است. همچنین در یک شب شصت جنازه را به یک گورکن تحویل دادند. او در فیلمی که دیدیم این مساله را اظهار نمود و قبرهای بی‌شماری را نشان داد. مأمورین ایرانی، حتی سنگ قبر زندانیان را می‌شکنند. به بسیاری از اعدامیان پس از اعدام تیر خلاص زده‌اند. برخی موارد کودکان زندانی را وادار کرده‌اند که به زندانیان تیر خلاص بزنند.

علاوه بر این‌ها، خانواده‌های زندانیان تحت آزارهای شدید قرار گرفته‌اند. از آن‌ها پول تیر گرفته‌اند.

مصطفی سلطانی موقعی که رفته بود جنازه برادرش را از زندان تیریز بگیرد به او آنقدر گلوله زده بودند که تمامی ارگان‌های درونی بدنش بیرون ریخته بود. شکنجه و کشتار در تمامی زندان‌های جمهوری اسلامی صورت گرفته است. شهود نشان دادند که اعدام‌های فراقضایی هم در سراسر ایران صورت گرفته است. این جنایات بر اساس دستگاه مرکزی حکومتی صورت گرفته و جمهوری اسلامی مسئول همه این جنایات است.



اکتوان حاکمان ایران، باید مسئولیت قضایی این جنایات خود را به عهده بگیرند و جوابگو باشند. هر کدام از مقامات جمهوری اسلامی هم مسئول هستند.

ما اعلام می‌کنیم که:

- دولت جمهوری اسلامی ایران، مسئول جرایم فاحش خود بر علیه شهروندان است و دولت ایران مرتکب جنایت بر علیه بشریت شده است.

پیشنهاد دیوان:

جوامع بین المللی، باید درباره این جنایت گسترده علیه بشریت تحقیق کنند.

یک کمیسیون دائمی تشکیل شود تا درباره جنایات جمهوری اسلامی تحقیق کند.

دیوان یکبار دیگر از شهود و افراد حاضر در این‌جا تشکر می‌کند که این فرایند را به سرانجام رساندند. ختم جلسه را اعلام می‌کنم. دیوان از همه تشکر می‌کند. سپس به عنوان تقدیر به هر کدام از قضات یک دسته گل داده شد. و آن‌ها هر کدام در سخنان کوتاه خود، آزادی مردم ایران را آرزو کردند.

در پایان حضار تصاویر جان‌باخته‌گان را بالا بردند و با همدیگر سرودهای انقلابی دسته‌جمعی خواندند و با شور و شوق و گریه این پیروزی و موفقیت مهم و تاریخی را به مردم ایران و جهان و همدیگر تبریک گفتند.

هم‌اکنون با طرح

وسیع و گسترده جنایات جمهوری اسلامی در جهان، تشویش و نگرانی سران این حکومت جانی را چندین برابر کرده است. آن‌ها می‌دانند که رفت و آمدشان به خارج کشور و حضورشان در



مجامع بین‌المللی، سخت‌تر از گذشته خواهد شد. آن‌ها بعد از این، هرگز قادر نخواهند شد با مستندسازی جنایاتشان توسط ایران تریبونال، از ارتکاب به آدم-کشی شانه خالی کنند. اکنون اسناد این تریبونال، به خانه‌های مردم ایران و بخش‌های جهان نیز رفته است. فیلم و نوشته‌های نزدیک به یک صد نفر شهودی که در دو مرحله دادگاه مردمی ایران تریبونال شهادت دادند آن‌چنان قوی و محکم است که هیچ‌کس نمی‌تواند منکر جنایات حکومت اسلامی باشد.

باز هم خبر «سنگسار» در ایران

بنا بر گزارش منتشرشده در برخی سایتهای خبری ایرانی، اجساد چهار زنی که گفته می‌شود «سنگسار» شده‌اند به پزشکی قانونی تهران تحویل داده شده‌اند. بر سر و صورت این زنان علاوه بر آثار پرتاب سنگ، آثاری از شکنجه نیز قابل رویت است.

سلمان رشدی در سالن «لیزرن» دانشگاه جورج واشینگتن دوشنبه هفدهم مهر 1391

سلمان رشدی شامگاه دوشنبه هفدهم مهر 1391، در شهر واشینگتن در مراسمی حاضر شد تا درباره کتاب آخر خود، که همان زندگی‌نامه سال‌های زندگی مخفیانه او پس از اعلام فتوی قتل او از سوی آیت‌الله خمینی بود، صحبت کند.

بر اساس گزارش خبرگزاری‌ها، سالن «لیزرن» دانشگاه جورج واشینگتن، پر از جمعیت شده بود

و رابرت سیگل، خبرنگار شبکه رادیویی «ان‌بی‌سی‌آر» آمریکا هم میزبان مراسم اعلام شده بود. سلمان رشدی، با اشاره به کتاب جدید خود که آن را «زندگی

جوزف آنتون» نام‌گذاری کرده، گفت: «اوانل که می‌خواستیم زندگی‌نامه آن سال‌های خود را بنویسم، همایش به اول شخص نوشته بودم و این قدر نوشته‌ها پر از من و خودم و باز من شده بود که از متن خسته شدم. یاد نام جعلی خود افتادم و گفتم بگذار به سوم شخص بنویسم و بعد... همه چیز درست شد.»

کتاب از روزی شروع می‌شود که سلمان رشدی، در خانه نشسته و خبرنگاری به او زنگ می‌زند و از او می‌پرسد: «نظرتان چیست که رهبر یک کشور دیگر دستور قتل شما را صادر کرده؟» آقای رشدی هم در پاسخ می‌گوید: «من که از هیچ خبر نداشتم، گفتم باید خیلی بد باشد. ولی چند دقیقه بعد، فهمیدم منظور چیست.»

کتاب آیات شیطانی، زندگی سلمان رشدی را عوض کرد و او را به دامان حفاظت شدید سوق داد. به قول خودش «خیلی‌ها جاسوس و مامور دو صفر هفت را فقط خیالی می‌دانند، ولی من هم ساختمان‌شان را دیدم، هم خودشان را و هم این‌که چند سال با من بودند.» رابرت سیگل، از آن زمان خاطره‌هایش را نقل کرد و زمانی‌که مجبور شده بود با ماموران و تیم خودش برای مصاحبه و گفت‌وگوی رادیویی پیش سلمان رشدی برود، آن هم درحالی‌که چشم‌هایشان با چشم‌بند می‌بستند و یک نفر با دست داشتن روزنامه در دست در فرودگاه، راهنمای آن‌ها می‌شده و آن‌ها را به مکانی نامعلوم می‌برده است.

سیگل، چند بار در طول برنامه از سلمان رشدی پرسید: «آیا ارزشش را داشت؟ فکر نمی‌کنی به بعضی حوزه‌ها نباید کار داشت؟» سلمان رشدی، اما به سرعت در جواب گفت: «این‌که می‌شود مثل مرغ زندگی کردن. البته دلم نمی‌خواست این واکنش‌ها به کتابم نشان داده شود ولی هیچ‌کس آن را نخوانده بود. یک

جریان می‌خواستند از آن درست کنند. ضمن این- که در تاریخ همیشه این نویسنده‌ها بوده‌اند که مرز حمایت از فکر و آزادی بیان را حفظ کرده‌اند.»

سلمان رشدی، در تایید حق آزادی بیان گفت: «زمانی‌که من در زندگی مخفیانه در بریتانیا بودم، در پاکستان کسی فیلمی ساخته بود و شخصیتی مشابه من (سلمان رشدی) در فیلم بود که با یک دست ویسکی سر می‌کشید و با دست دیگرش شلاق می‌زد. یکی از راه‌های بازجویی آن‌ها این بود که اگر از کسی می‌خواستند حرف بکشند، برای او آیات شیطانی می‌خواندند و طرف اعتراف می‌کرد. سازندگان فیلم، تصمیم گرفتند این فیلم را در بریتانیا به نمایش بگذارند و دولت بریتانیا مخالفت خود را اعلام کرده و اجازه نمایش به این فیلم نداد. یکی از دلایل دولت این بود؛ این فیلم، توهین به سلمان رشدی است و او می‌تواند علیه این فیلم شکایت کند.»

رشدی، در ادامه گفت: «من کاری که آن زمان کردم این بود که از همان زندگی مخفی که داشتم گفتم اگر مشکل من هشتم، مساله‌ای نیست. من شکایت نخواهم کرد و اجازه دهید این فیلم پخش شود.»

سلمان رشدی، افزود: «روزی‌که بزرگترین سینما را به نمایش این فیلم اختصاص دادند، هیچ-کس این فیلم را ندید. به خاطر این که بسیار فیلم ضعیف و بدی بود و هیچ‌کس حاضر نبود پول بدهد و وقت بگذارد آن را ببیند. در نتیجه آزادی بیان مال همه است، حتی آن‌هایی‌که حرفی برای گفتن ندارند. وقتی کسی حرفی برای گفتن نداشته باشد، خودش هم حذف می‌شود. همین‌طور که الان کسی، مردم را مجبور نمی‌کند آثار کلاسیک و معروف ادبی را بخزند. اثر خود درخشان است و خود را زنده نگه داشته است. اثر وقتی خوب باشد می‌ماند و محدودیت فقط مردم را حریص می‌کند و هیچ کار دیگری انجام نمی‌دهد.»

از سلمان رشدی، در مورد کریستوفر هیچنز، نویسنده و روزنامه‌نگار، سؤال شد. کسی‌که همواره در زمان زندگی، مدافع جدی او بود. رشدی گفت: «هنوز هم باور نمی‌کنم از میان ما رفته باشد. وقتی به واشینگتن می‌آیم هنوز جای او خالی است.»

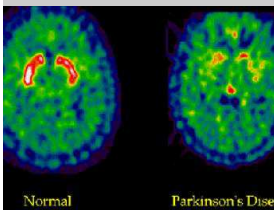
کریستوفر هیچنز، در زمان ریاست جمهوری بیل کلینتون، تلاش زیادی کرد که کلینتون با سلمان رشدی دیدار کند تا مشکل او حل شود. سلمان رشدی، با یادآوری آن دوران گفت: «در واقع این تلاش جواب داد. سال 1998 بود که دولت حاکم حزب کارگر در بریتانیا شروع به مذاکره با ایران کرد و پس از این‌که همراهی آمریکا هم دیده شد، بالاخره ایران در جریان مذاکرات در مجمع عمومی سازمان ملل، حاضر شد که از اجرای فتوا و حمایت دولتی و حکومتی آن دست بردارد.»

رشدی، بار دیگر گفت: «جلوی زورگو نمی‌شود کنار نشست. همانند یک بچه زورگو در مدرسه که می‌خواهد قلدر باشد، باید بایستید. اگر ایستادید، کنار می‌رود. و گرنه آن را به عنوان

تشویق قلمداد کرده و به آن ادامه می‌دهد و بیش-تر هم می‌شود.»

سلمان رشدی، همچنین گفت که نزدیک به 12 سال است که دیگر در نیویورک زندگی می‌کند. چند بار به سختی‌های آن دوران اشاره کرد و گفت: «شانسی که من آوردم این بود که من نویسنده بودم. من می‌توانستم در هر شرایطی بنویسم و همین نجاتم داد. اگر کارگردان تئاتر یا کارگردان سینما بودم و تیم من را از من می‌گرفتند، هیچ کاری نمی‌توانستم بکنم. اما یک نویسنده، می‌نشیند و می‌نویسد.»

کشف شیوه‌ای نوین برای درمان پارکینسون



تا به حال، راه‌های مختلف درمان و مبارزه با این بیماری، نتایج چندانی جالبی نداشته‌اند و

ابتلا به پارکینسون برای خود بیمار و خصوصاً اطرافیان وی، برابر بود با رویرو شدن با شرایطی بسیار دشوار و یک بیماری بدون علاج که روز به روز فرد مبتلا را از جامعه و زندگی عادی دور می‌کرد. حال نتایج تحقیقات پژوهشگران فرانسوی بیمارستان «هانری موندور» شهر کرتیل، واقع در حومه پاریس، سبب شده تا امیدی نسبتاً محکم و استوار برای مبارزه و درمان پارکینسون پدید آید.

بدین ترتیب، پرفسور استفان پالفی و همکارانش موفق شده‌اند با استفاده از «ژن‌درمانی» شیوهی نوین و البته موثری را برای درمان پارکینسون کشف کنند. البته از سال‌ها پیش، پژوهشگران بسیاری برای درمان پارکینسون، به ژن‌درمانی روی آورده بودند، ولی نتایج تحقیقات‌شان همواره بی‌اثر مانده بود. حال با پیشرفت‌های چشمگیر علم ژنتیک و ژن‌درمانی در سال‌های اخیر، پژوهشگران فرانسوی موفق شده‌اند برای نخستین بار با این روش نتایج بسیار خوبی را به دست آورند.

... حال پژوهشگران فرانسوی از سال ۲۰۰۳ آزمایش‌های خود را به روی حیوانات آزمایشگاهی آغاز کرده‌اند و پس از موفقیت‌آمیز بودن آن‌ها، از سال ۲۰۰۸، آزمایش‌های بالینی را به روی ۱۵ بیمار داوطلب که در مراحل پیشرفته‌ی پارکینسون قرار داشتند، آغاز کردند. در این روش به مغز بیماران که در بیهوشی کامل به سر می‌پرند، یک لانتی‌ویروس حاوی سه ژن مختلف تزریق شد. این ژن‌ها آنزیم‌های لازمه برای ترشح دوپامین را می‌سازند و در نتیجه، فرد بیمار بدون نیاز به استفاده از داروی «ال‌دوپا» بار دیگر دوپامین مورد نیاز خود را می‌سازد. بدین ترتیب، نتایج تحقیقات چند ساله پژوهشگران فرانسوی که در اوایل هفته گذشته منتشر شد و در «بیستیمین کنگره اروپایی ژن و سلول‌درمانی پاریس»، به طور رسمی معرفی گشت، حاکی از آن است که در هر ۱۵ بیمار این نوع ژن‌درمانی نتایج بسیار خوبی به دنبال داشته، خصوصاً فردی که بالاترین میزان لانتی‌ویروس به مغز وی تزریق شده است.

*برگرفته از: سایت رادیو فرانسه

اطلاعیه کانون نویسندگان ایران درباره کمک به زلزله‌زدگان آذربایجان شرقی

بیش از دو ماه از لرزش زمین در آذربایجان شرقی می‌گذرد. خبرها حاکی

است هیچ بهبود اساسی در وضع مردم زلزله‌زده ایجاد نشده و آن‌ها همچنان با مصایب جان‌کاه دست به گریبانند. از تامین مسکن و بهداشت خبری نیست؛ بسیاری در چادر زندگی می‌کنند و گاه حریق تخته دارایی‌شان را می‌بلعد یا جان‌شان را می‌گیرد؛ بارش برف و باران نیز آوارهای زلزله را به باتلاقی از گل بدل کرده و همراه با کمبود سوخت و سرمای هوا مردم مصیبت‌زده و دغدار را به رنجی مضاعف دچار ساخته است؛ محصولات کشاورزی آن‌ها بر زمین مانده و احشام که وسیله

معاش این هستی‌باختگان است، بی‌هیچ جان‌پناهی در سرما و بیماری در حال تلف شدن یا به یغما رفتن به چنگ فرصت‌طلبان سودجوست، و دور نیست که در ادامه‌ی این وضع حیوانات درنده نیز سهمی طلب کنند.

موج انسانی کمک‌ها که در روزهای نخست زمین‌لرزه به پا خاست، نوید می‌داد: «ایام غم نخواهد ماند.» اما حاکمیت، که گویا از زلزله بم درس‌های تازه‌ای گرفته بود، با دستگیری و بازداشت بسیاری از داوطلبان و ایجاد فضای پلیسی در منطقه پاسخ این موج را داد و خود نیز به پراکندن وعده و وعید پرداخت بی‌آن که کار درخور اعتنایی برای زلزله‌زدگان انجام دهد؛ حال آن که تامین فوری نیازهای مردم مصیبت‌دیده وظیفه دولت است و انجام آن را بی‌کم و کاست باید خواست.

اگر طبیعت بر بستر بی‌عدالتی اجتماعی آغازگر بی‌خانمانی و افزایش رنج مردم آذربایجان شرقی شد، دنباله‌ی این مصایب امری کاملاً اجتماعی است. باید بکوشیم دامنه فاجعه کوتاه‌تر شود. نگذاریم خاک شدن هستی مردم با نفس سرد پاییز و زمستان به مصیبت عظیم‌تری بیانجامد. کانون نویسندگان ایران کمک به مردم آسیب‌دیده را وظیفه انسانی خود می‌داند. به همین منظور، پیش‌تر، در زلزله‌های رودبار، طبرس، بم، سیل مازندران و... در



MEHR

Photo:Hamed Nazari

MEHR NEWS AGENCY



MEHR

Photo:Hamed Nazari

MEHR NEWS AGENCY

کنار مردم قرار گرفت و به قدر توان خود کوشید از آلام آن‌ها بکاهد. این بار نیز وظیفه خود دانست به حمایت از زلزله‌زدگان آذربایجان شرقی برخیزد. به همین منظور مبلغ 25500000 ریال (دو میلیون و پانصد و پنجاه هزار تومان) وجه نقد گردآوری کرد که آن را از مجاری مورد اعتماد خود به دست زلزله‌زدگان می‌رساند. پرداخت این مبلغ ناچیز صرفاً حرکتی نمادین و حاکی از همبستگی کانون با زلزله‌زدگان است. به این طریق می‌خواهیم به آن‌ها بگوییم: در کنار تان هستیم.

کانون نویسندگان ایران
26 مهر 1391

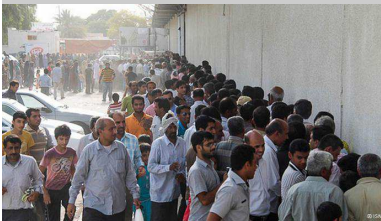
تاثیر تحریم‌های بین‌المللی بر اقتصاد ایران!

یک نماینده مجلس شورای اسلامی ایران گفته که امسال، از ۳۷ هزار میلیارد تومان بودجه عمرانی کشور تنها ۵ هزار میلیارد تومان محقق خواهد شد. او، از کاهش نزدیک به یک و نیم میلیون بشکه‌ای صادرات نفت خبر می‌دهد.

غلامرضا مصباحی مقدم، رییس کمیسیون برنامه و محاسبات مجلس روز پنجشنبه یازده آبان 1391 برابر با اول نوامبر 2012، در گفت‌وگو با خبرگزاری حکومتی فارس، شرایط اقتصادی ایران را نامطلوب خواند و گفت: «با توجه به کاهش درآمدهای نفت، امروز در باب اقتصادی با مشکلاتی مواجهیم که باید خود را با این شرایط وفق دهیم.»

صادرات نفت ایران که مهم‌ترین منبع درآمد ارزی کشور است، تحت تاثیر تحریم‌های اقتصادی بین‌المللی به شدت کاهش یافته است. به گفته مصباحی مقدم، ایران به طور متوسط در هفت ماهه اول امسال روزانه یک میلیون و ۳۰ هزار بشکه نفت صادر کرده است. دولت پیش‌بینی کرده بود که در سال جاری دو و نیم میلیون بشکه نفت صادر خواهد کرد.

رییس کمیسیون برنامه و محاسبات مجلس شورای اسلامی، تاکید کرده است که تحریم صادرات گاز ایران نیز مشکلاتی را برای کشور ایجاد خواهد کرد. در اوایل ماه اکتبر، اتحادیه اروپا تدابیر تحریمی تازه‌ای علیه ایران اتخاذ کرد.



صف خرید مرغ

تحریم‌هایی که اوایل اکتبر توسط کاترین اشتون، سرپرست روابط خارجی اتحادیه اروپا، اعلام شد، بیش‌تر بر صادرات گاز مایع ایران به کشورهایی مانند کره جنوبی تاثیر گذاشته است. باید انتظار داشت که محدودیت صادرات گاز که رسماً از نیمه ماه اکتبر شروع شده، در ماه نوامبر نمود بیش‌تری پیدا کند.

همه واقعیت‌ها و شواهد نشان می‌دهند که بیش‌ترین تاثیر مخرب تحریم‌های بین‌المللی علیه ایران، بر زیست و زندگی مردم بوده است نه جمهوری اسلامی ایران.

جستجو

عباس سماکار



از کوچه‌ها که می‌گذرم
مرتب کسانی را می‌بینم
که مثل تو
باد را بغل کرده‌اند
و در دلتنگی غروب
تلاش می‌کنند
در رویاهای شان پنهان شوند

ما از کنار هم می‌گذریم
و خاکستر و باد و یاد بچه‌ها
که بی‌خبر از ما رفته‌اند
در پیچ و تاب گذشته روزگاری که از آن ما
نیست
بی‌داد می‌کند.

کودکان رنج و کار در ایران

در ایران گزارشات متفاوت و متناقض بسیاری در مورد کودکان کار انتشار می‌یابد. گزارش مرکز آمار ایران نشان می‌دهد، بیش از 2



میلیون و 500 هزار کودک کار در ایران وجود دارد که در معرض جدی کودک آزاری جسمی، جنسی و اعتیاد قرار دارند. این در حالی

است که به نظر خسرو صالحی، فعال حقوق کودک، «در ایران نزدیک به 7 میلیون از این بچه‌ها در کنار ما در حال کار هستند که متأسفانه آمار پنهان مانده‌ای است و دیده نمی‌شود.»

در مورد فعالیت‌های ادبی‌اش با چند تن از دوستانش که آن‌ها نیز همانند در اثر «انقلاب فرهنگی» حکومت اسلامی، زمین‌گیر شده بودند جلسات خصوصی شعر برگزار می‌کردند. برخوردهای مستقیم و روزانه و موثر با کار و کارگر، تأثیرش برای او، کمتر از انقلاب سال 1357 نبود. دنیای صنعت و دنیای کارگر و قوانین عدم حمایت از کارگر و البته فریادهایی که به جز اخراج حاصل دیگری نداشت و نیز حمایت کارفرما از پیمان‌کاران به او انگیزه و نیروی مبارزاتی می‌داد. در همین زمان‌ها بود که با تلاش‌های خودش به سرودن شعرهای کوتاه روی آورد. وی تعهد در پردازش و ابجاز را رمز موفقیت شعر کوتاه می‌شمرد. سال‌ها، به سرعت از پی هم آمدند، تا این‌که وی در سال 1378، جسارت چاپ شعرهایش را پیدا کرد و توسط نشر اشاره این کار محقق شد. وی، در همین سال‌ها بود که به جلسات شعر کانون نویسندگان ایران دعوت شد. یکبار هم انجمن فرهنگی سوادکوه که تمامی شاعران مازندرانی در سطح کشور که سروده‌های محلی داشتند را در یک همایش دو روزهای دعوت نموده بود او هم جزو دعوت‌شدگان بود. در سال 1385، شعرهایش را در نشر ثالث به چاپ رسید.

وی، هم‌اکنون ساکن سوئد است. دو دفتر شعر اسماعیل آئینی، در ایران منتشر شده است.

دفتر شعر جدید آئینی، به زودی منتشر خواهد شد. شعر زیر، از این دفتر گرفته شده است:

و ما برده‌های خویش نبودیم

راست قامت و استوار

تن دادندمان خمیدگی را

آن حدیث ناباور

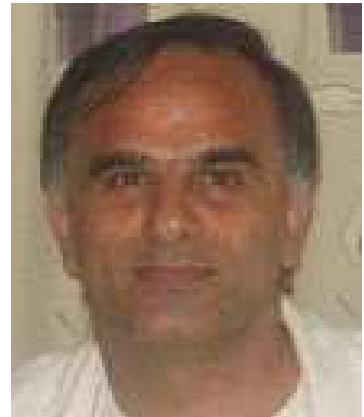
زایده‌ی عقیمی بود ناستوار و علی

چندان‌که شکوهی را نشایست

و تا تو به باور من تن دادی



معرفی اعضا و آثار کانون نویسندگان ایران در (تبعید)



اسماعیل آئینی، عضو جدید کانون

نویسندگان ایران (در تبعید) است که از دوران نوجوانی با حساسیت‌های کنجکاوانه‌ای که از روابط با محیط زندگی و طبیعت داشت، رشد و پرورش یافت و با انقلاب سال 1357 مردم ایران، جهش بزرگ فکری او در قالب جدیدی نمود پیدا کرد. وی، در کنار فعالیت‌های سیاسی به عنوان یک جوان در مواجهه با رویدادی بزرگ همه جانبه، رشد ادبی‌اش نیز وارد فاز جدیدی شد؛ مطالعه کتاب و پیگیری مباحثی درباره آثار و زندگی شاعران انقلابی آمریکای لاتین، اروپا و ایران، مشغله دایمی‌اش شده بود.

اسماعیل، در دوران دبیرستان که مقارن با اوایل انقلاب بود توسط دبیران ادبیات که آن‌ها هم دستی بر آتش داشتند در همه ساعت‌های کلاس‌شان انتخاب موضوع و ارائه آن را در کلاس از وظیفه‌های خود شمرده بود که باعث توبیخ‌های کتبی ایشان نیز شده بود.

وی، به نقد خودش می‌نشست و یا حتی اگر در حین نوشتن یکی از شعرهایش کلمه و یا تعبیری که صرفاً جهت رفع تکلیف و ادامه شعر نوشته بود در جا مچاله و دور می‌انداخت. و باز به کتاب خوانی و نوشتن می‌پرداخت.

آئینی در سال 1367، پس از قبولی در رشته مهندسی شیمی دانشگاه صنعتی شریف، وارد روابط تازه‌ای شد که در جهت بالندگی‌اش بسیار موثر بود. وی،